



«افشاگرهای امام سجاد(ع) در کوفه و شام»

امام سجاد(ع) توان شرکت مستقیم در صحنه نبرد و درگیری روز عاشورا را نداشت؛ چون قضا و قدر الهی این بود که او شهید نشود و پدرهشت امام بعد از خود باشد، تا خط امامت و هدایت جامعه ادامه یابد...

امام سجاد(ع) توان شرکت مستقیم در صحنه نبرد و درگیری روز عاشورا را نداشت؛ چون قضا و قدر الهی این بود که او شهید نشود و پدرهشت امام بعد از خود باشد، تا خط امامت و هدایت جامعه ادامه یابد، اما روح حماسی آن حضرت او را آرام نمی‌گذاشت. از این رو هر جا مصلحت اقتضا می‌کرد و زمینه‌ای پیش می‌آمد به افشاگری و استیضاح هیات حاکمه و دربار ستمکار اموی می‌پرداخت.

به گزارش مرکز خبر حوزه، بخشی از نوشتار آیت‌الله جوادی آملی به مناسبت 25 محرم سالروز شهادت امام سجاد (ع) به شرح زیر است:

با آن که امام سجاد(ع) فاصله کربلا تا شام را با سکوت گذراند و فقط به یاد حق مترنم بود و با کسی جز اهل بیت(ع) حرف نمی‌زد و با آن که او را در کوفه زندانی کرده بودند[1] و با آهن‌گران و سخت‌دست و پای مبارک او را بسته و بر شتر برهنه سوارش کرده بودند و از رگ‌های بدن او خون جاری بود، هنگامی که شروع به سخن کرد فرمود: ای امت نابکار، باران بر محل و زمین شما نبارد. ای امتی که حرمت جد ما را درباره ما نگه نداشتید، اگر در روز قیامت در مقابل جد ما قرار گیرید چه خواهید گفت؟ ما را سوار بر شترهای برهنه، در شهرها می‌گردانید. گویا ما نبودیم که پایه‌های دین را در میان شما محکم نمودیم.

یا أمة السوء لا سقياً لربعکم *** یا أمة لم تراع جدنا فینا[2]

آن گاه اشاره به جمعیت کرد: ساکت باشید. وقتی ساکت شدند، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم) به معرفی خود و افشای جنایاتی که امویان در کربلا مرتکب شده بودند پرداخت.

#171؛ «أيتها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب، أنا ابن من انتهكت حرمة و سلبت نعمته و انتهب ماله و سبى عياله أنا ابن المذبوح بشط الفرات من غير حجل ولا ثرات، أنا ابن من قتل صبراً و كفى بذلك فخراً...» [3].

نتیجه این سخنرانی و افشاگری این بود که صدای گریه مردم بلند شد و به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و متوجه نیستید که چه کار کردید و چه به سرتان آمده است[4].

بدین ترتیب حضرت سجاد(ع) اوضاع کوفه را متغیر و زمینه قیام‌های بعدی را فراهم نمود.

ابن‌زیاد ملعون قبل از آن که اسرا را وارد قصر خود (دارالاماره) کند، اذن عمومی داد که هر کس می‌خواهد در آن شرکت کند و در حقیقت مجلس جشن عمومی به پا کرده بود. آن گاه دستور داد تا آل‌الله را به صورت فجیعی وارد دارالاماره کردند. پس از آن سر مبارک امام حسین(ع) را مقابل او گذاشتند و او بی‌شرمانه به وسیله چوب دستی خود به جسارت کردن به سر مبارک پرداخت... آن گاه رو به امام سجاد(ع) کرد و گفت: اسمت چیست؟

امام سجاد(ع) فرمود: علی بن‌الحسین هستم.

ابن‌زیاد گفت: مگر علی بن‌الحسین را خدا نکشت؟[5]

حضرت فرمود: برادر بزرگتری داشتم که او نیز علی نامیده می‌شد و مردم او را کشتند.

ابن‌زیاد گفت: مردم نکشتند بلکه خدا او را کشت.

حضرت پاسخ دادند: البته خدا هر جانی را هنگام مرگ استیفا می‌کند و تحویل می‌گیرد و هیچ کس بدون اذن تکوینی الهی نمی‌میرد؛ (الله يتوفى الأنفس حين موتها)[6] و (ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله)[7].

ابن حاضر جوابی، جر و بحث و حریم نگرفتن، برای ابن‌زیاد سنگین و غیرقابل تحمل بود. لذا دستور داد که گردن امام سجاد(ع) را نیز

در حالی که عقيله بنی‌هاشم، زینب‌کبری(س) خود را سپر آن حضرت کرده و ابن زیاد ملعون را از این تصمیم وقیحانه نهی می‌کرد، امام سجاد(ع) برآشفتم و گفت: آیا ما را به قتل تهدید می‌کنی؟ آیا تاکنون نفهمیدی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت و فخر ماست؟[8]

همان سخن آزادمنشانه امام حسین(ع) در میدان کربلا و مسیر آن[9] را امام سجاد(ع) در دارالاماره کوفه در زیر بار گران اسر و اصر، خطاب به عوامل خون آشام اموی آن هم به صورت تشر و فریاد گفت: معلوم می‌شود این انسان به زنجیر بسته آن شیر غرنده‌ای است که او را به بند کشیدند: «#171; عار ناید شیر را از سلسله»[10]. هرگز انسان عاقل به این فکر نمی‌افتد که برای نگهداری زاغ و زغن قفس فراهم کند: «#171; شهپر زاغ و زغن زیبایی صید و قید نیست»[11]. آن طوطی و بلبل و قمری است که تهیه کردن قفس و تحمل هزینه و زحمت برای نگهداری آن‌ها ارزش دارد.

باز معلوم می‌شود به زنجیر کشیده شدن و اسیرگشتن، ایجاد محدودیت برای پیکر است و بس، اما روح عارف روح حماسه است و لذا همواره زنده و آزاد است.

افشای جنایات امویان توسط امام سجاد(ع) در شام[12]

اوضاع شام بسیار آشفته‌تر از اوضاع کوفه بود؛ چون کوفه روزی مرکز حکومت امیرالمؤمنین(ع) بود، بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در آنجا بودند، عدالت علی(ع) را دیده بودند، با فضایل و مناقب اهل بیت(ع) آشنایی داشتند و... اما شام حدود چهل سال زیر بار تبلیغات خصمانه معاویه و همدستان اموی او قرار داشت. نه علی(ع) را دیده بودند و نه حکومت علوی را، نه رسول گرامی اسلام(ص) را دیده بودند و نه اصحاب و یاران آن حضرت توانسته بودند در آنجا آزادانه به تبلیغ اسلام بپردازند. از این جهت تلقی و برداشت آن‌ها از اسلام و حکومت اسلامی چیزی شبیه امپراطوری و سلطنتی بود که نمونه‌اش را در روم و ایران دیده و یا شنیده بودند و معاویه مشابه آن را در آن دیار بر پا کرده بود. از این رو در شام شوم اموی بیش از هر جای دیگر بر آن بزرگواران سخت گذشت و حوادثی در آنجا پیش آمد که مشابه آن را در جاهای دیگر کمتر می‌توان پیدا کرد. مثلاً وقتی وارد شهر شام شدند پیرمردی غافل و فریب خورده، به امام سجاد(ع) نزدیک شد و به آن حضرت گفت: خدا را شکر که شما را هلاک کرد و امیر را بر شما مسلط نمود. امام(ع) از روی عطف و مهربانی بر جهل و غفلت او اشک اندوه و حسرت ریخت و آن گاه به ارشاد و راهنمایی او پرداخت و خود را به او معرفی کرد. پیرمرد وقتی که به اشتباه خود پی برد به دست و پای آن حضرت افتاد و با بوسیدن پاهای مبارکش اظهار ندامت و توبه کرد و از دشمنانشان تبری جست. البته این اظهار توبی و تبری به کشته شدن وی به دستور یزید منجر شد[13].

با این حال وقتی که امام سجاد(ع) در آن دیار وحشت‌زایی یعنی در دهان گرگ و زیر چنگال خونریز او شروع به سخن گفتن کرد، چنان حرف زد که گویا پیامبر اکرم(ص) در مدینه یا علی بن ابیطالب(ع) در مرکز خلافت خویش (کوفه) سخن می‌گوید یا حسین بن علی(ع) در مدینه بر سر مروان فریاد می‌کشد. هیچ چیز او را نترساند.

حضور اهل بیت پیامبر(ع) در بزم طاغوت

نحوه ورود اسرا به حضور یزید به شکلی بود که گویا حاکم طاغی شام می‌خواست از آنها و دیگران زهر چشم بگیرد و آنان را مقهور جاه و جلال خویش کند. چون در حالی که خودش مغرور و مست از پیروزی بر تخت سلطنت تکیه زده و حشم و حدم او دور و برش را گرفته بودند و حتی به سختی و با ترس و لرز به خود جرأت می‌دادند که «#171; امیرالمؤمنین» خطابش کنند، اهل بیت(ع) را به یک طناب سراسری بستند طوری که یک سر طناب به گردن سید الساجدین(ع) بسته شده بود و سر دیگر آن به زینب‌کبری(س) و بقیه بچه‌ها در وسط‌های آن و هر کس که عقب می‌ماند با تازیانه او را می‌زدند و بدین صورت آن‌ها را در حضور یزید حاضر کردند.

امام سجاد(ع) وقتی چشمش به یزید افتاد، فرمود: اگر پیامبر خدا (ص) ما را به این حال ببیند چه خواهی کرد؟ حاضران گریه کردند و لذا یزید دستور داد طناب را درآورند...

آن گاه یزید رو به امام سجاد(ع) کرد و گفت: کار خدا با پدرت را چگونه دیده‌ای؟

امام(ع) فرمود: آن چه که واقع شد قضای الهی بود که قبل از خلقت آسمان و زمین مقدر شده بود. پس از آن یزید با اطرافیانش مشاوره کرد که با او چه کنم؟

اطرفیان به آسانی گفتند: او را نیز بکش.

امام سجاد(ع) فرمود: اطرافیان تو بر خلاف اطرافیان فرعون نظر دادند. وقتی که فرعون با اطرافیان مشورت کرد که با موسی و برادرش چه کنم؟ گفتند: به آنها مهلت بده، در حالی که اطرافیان تو نظر به قتل ما داده‌اند و این علت دارد.

یزید پرسید: علت آن چیست؟

امام سجاد(ع) فرمود: علتش این است که اطرافیان فرعون، بر خلاف اطرافیان تو، عده‌ای رشید بودند و انبیا و اولادشان را نمی‌کشند مگر بچه‌های نامشروع و حرام زادگان.

یزید با شنیدن این سخن مقداری تأمل و تفکر کرد و از کشتن آن حضرت منصرف شد.[14]

سپس بین امام سجاد(ع) و یزید(لعنه‌الله) کلماتی رد و بدل شد و امام(ع) با شدت و قدرت تمام جواب او را داد و هیچ کوتاه نیامد.

وقتی که نوبت به زینب کبری(ع) رسید او هم برخاست و سخنانی سرشار از حماسه و عرفان ایراد کرد. اینها نشان می‌دهد زنان اهل معرفت نیز همانند مردان اهل معرفت، اهل حماسه‌اند.

در مجلس جشن عمومی که در مسجد جامع دمشق برگزار شده بود، یزید ملعون سخنران مزدوری را مامور کرد تا منبر برود و از امیرالمومنین و امام حسین(ع) بدگویی کند. خطیب مزدور و جیره‌خوار اموی، بعد از حمد و ثنای الهی از یزید و معاویه مدح و ثنای فراوانی کرد و آن گاه از امیرالمومنین و امام حسین(ع) بدگویی نمود. روح حماسه سرا و بی‌قرار امام سجاد(ع) او را آرام نگذاشت لذا فریاد کرد و بر سر خطیب مزدور اموی فریاد کشید و فرمود: وای بر تو ای خطیب که رضای مخلوق را بر رضای خالق ترجیح دادی و بد جایگاهی در جهنم برای خود ساختی. فریاد زدن در آن شرایط برای کسی که مانند امام سجاد(ع) آن همه مشکلات و مصایب (اعم از غم از دست دادن عزیزان، تشنگی، اسارت، بستن دست و پا با زنجیر، گرداندن در شهرها و ارائه دادن به تماشاچیان و...) را تحمل کرد و آن عواقب خطرناک که احتمالش می‌رفت، آن هم بر سر یزید که آن همه قدرت و شوکت ظاهری برای خود کرده بود[15] کار ساده‌ای نبود.

خطابه پرشور امام(ع) در مجلس یزید و دگرگونی اوضاع شام

حضرت سجاد(ع) بعد از فریاد بر سر سخنگوی مزدور اموی فرمود: به من اجازه دهید که بالای این چوبه‌ها بروم! بروم[16] و کلماتی بگویم که در آن رضای خدا و اجر و ثواب برای شنوندگان است. ابتدا یزید اجازه نداد ولی چون افکار عمومی مردم تحریک شده بود، یزید مجبور شد با منبررفتن امام(ع) موافقت کند. وقتی امام سجاد(ع) بر فراز آن چوبه‌ها قرار گرفت، پس از حمد و ثنای الهی به ایراد خطبه حماسی و مہیب پرداخت.

ابتدا خود را به صورت اجمالی معرفی کرد و فرمود: ما دارای علم، حلم، سماحت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلب‌های مؤمنان هستیم و فضیلت ما این است که نبی مختار از ماست، صدیق اکبر از ماست، طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست، دو دسته گل پیامبر این امت از ماست. پس از آن فرمود: با این معرفی اجمالی، هر کس مرا شناخت که شناخت و اگر کسی شناخت و از فضایل و کمالات ما آگاه نشد، تفصیلاً خود را معرفی می‌کنم. آن گاه به ذکر فضایل و کمالات خود و خاندان عصمت و طهارت پرداخت و در ضمن آن فرمود: «أنا ابن مکه و منی، أنا ابن زمزم والصفاء... [17]؛ من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم... در این جمله اشاره به این معنا دارد که: گرچه ما امسال به منا نرفتیم، در آنجا بیتوته نکردیم و گوسفند نکشیم، ولی منا از ماست. چون منا همانند مکه و مدینه و حتی همانند خود کعبه موات بود و ما با کربلا رفتن خود آن سرزمین مرده را زنده کردیم. و هر کس که زمین مرده‌ای را زنده کند، آن زمین از آن اوست: «من أحيي أرضاً مواتاً فهي له [18]. کسی با گوسفند و شتر قربانی کردن مالک منا نمی‌گردد. چون منا با این چیزها زنده نمی‌گردد. منا با قربانی کردن پدر، برادر، عمو و اصحاب و تقدیم اسیر و جانباز در راه خدا زنده می‌شود. چون چنین کسی است که می‌تواند به دیگران درس شهادت دهد. از این جهت ما صاحب منا و وارث آن هستیم. چنان‌که وارث صفا و مروه و زمزم و کعبه نیز هستیم.

چون ما با قیام خود کعبه را زنده کرده‌ایم، به حج بها داده‌ایم و آبروی حج را حفظ کرده‌ایم. و گرنه گوسفند کشتن، طواف کردن دور خانه خدا و سعی کردن بین صفا و مروه کار بسیار سہلی است که از عهده هر کسی بر می‌آید. همان‌طور که سابقه‌ای بس کهن در تاریخ جاهلیت قبل از اسلام دارد...

آن‌گاه فرمود: «أنا ابن من حمل علي البراق في الهواء، أنا ابن من أسرى به من المسجد الحرام إلي المسجد الأقصى فسبحان من أسرى، أنا ابن من بلغ به جبرئيل إلي سدرة المنتهي، أنا ابن من دني فتدلي فکان قاب قوسين أو أدني أنا ابن من صلي بملائكة السماء،

أنا ابن من أوحى إليه الجليل ما أوحى» [19]؛ من فرزند کسی هستم که سوار بر بُراقش کردند و در آسمان بردند، من فرزند کسی هستم که شبانه او را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی بردند، من فرزند کسی هستم که جبرئیل تا سدرۃ المنتهی او را پیش برد، من فرزند کسی هستم که آن قدر نزدیک شد و نزدیک شد که گویا به اندازه دو کمان یا کمتر از آن به مقام قرب الهی رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز گذارد، من فرزند کسی هستم که پروردگار جلیل آنچه را که خود می‌خواست، بر او وحی کرد.

غالب این جملات برگرفته از قرآن کریم است. مردم شام هر چند تحت تاثیر تبلیغات معاویه و خاندان و وابستگان اموی او بودند، ولی قرآن کریم چیزی نبود که از آن بی‌اطلاع باشند. بلکه به لحاظ عربی بودن زبانشان با آیات و کلمات آن مانوس بودند. از این رو با شنیدن این فضایل و کمالات که امام سجاد(ع) آنها را به خود نسبت می‌داد، تعجب می‌کردند و از یکدیگر می‌پرسیدند این اسیری که با غل و زنجیر او را بسته‌اند کیست که این ادعاهای بلند را دارد؟ لذا آن حضرت خود را معرفی کرد و فرمود: آیا می‌دانید من فرزند چه کسی هستم؟ #171؛ أنا ابن محمد المصطفى، أنا ابن علی المرتضی؛ من فرزند رسول الله هستم، من فرزند علی مرتضی هستم.

آن گاه آن چون جو شام که با تبلیغات خصمانه و کینه توزانه هیات حاکمه تیره و تار شده بود بر ضد علی بن ابی طالب(ع) بود، به ذکر فضایل و مناقب امیرالمؤمنین(ع) پرداختند و فضایل و کمالاتی فراوانی از آن حضرت نقل فرمودند.

سپس فرمود: #171؛ أنا ابن فاطمة الزهراء، أنا ابن سيدة النساء» [20]؛ من فرزند فاطمه زهرا هستم، من فرزند سرور زنان هستم.

این سخنان حماسی و شورانگیز که به تعبیر مورخین با #171؛ أنا، أنا» گفتن امام سجاد(ع) ادامه داشت و چون رگباری آتشین تار و پود حکومت اموی را نشانه گرفته بود، اوضاع سیاسی شام را دگرگون کرد و مردمی را که به خاطر پیروزی یزید و حکومت ننگین اموی جشن گرفته بودند، از خواب غفلت بیدار نمود و جشن و شادیشان را به مجلس گریه، ضجه و عزا تبدیل کرد. یزید که احتمال شورش و فتنه می‌داد، از مؤذن خواست تا با اذان گفتن خود، کلام آن حضرت را قطع کند. اما امام(ع) با درایت امامت از همان اذان نیز به نفع خود و خاندان عصمت و طهارت و بر ضد یزید و شجره خبیثه اموی استفاده کرد [21].

هدف اهل بیت(ع) زنده نگه داشتن نام رسول الله (صلی الله علیه وآله)

از امام صادق(ع) نقل شده است: هنگامی که اسرای اهل بیت(ع) از سفر غم‌بار کربلا به مدینه باز گشتند ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، که در میان استقبال کنندگان بود، از امام سجاد(ع) سؤال کرد: در این جنگ چه کسی پیروز شد؟ آن حضرت فرمود: اگر خواستی بفهمی پیروز واقعی کیست، وقت نماز اذان و اقامه بگو و ببین نام چه کسی را بر زبان می‌آوری؟ [22].

به عبارت دیگر به او فهماند که ما رفته بودیم تا نام نبی اکرم(ص) را زنده کنیم و به این هدف نیز رسیدیم؛ چون عده‌ای می‌خواستند نام امویان را به جای نام انبیا و اولیا بنشانند، ما همه چیزمان را در راه خدا داده و با اهدای خون خود جلوی این فاجعه را گرفتیم. در مقابل نام و یاد ما تا ابد زنده و پاینده خواهد بود و انتقام ما را نیز از دشمنانمان خواهد گرفت و لذا هیچ نگرانی نداریم.

چون خودی را در رهم کردی رها *** تو مرا خون من ترایم خون بها

هر چه بودت داده‌ای اندر رهم *** در رهم من هر چه دارم می‌دهم

کشگانت را دهم من زندگی *** دولتت را تا ابد پایدگی [23]

ابراهیم بن طلحة گویا فرزند همان طلحة معروف صدر اسلام است که همراه هم‌فکرش (زبیر) در جنگ جمل کشته شد. او احتمالاً می‌خواست با این سؤال همان کلام یزید ملعون را تکرار کند که گفته بود: #171؛ لیت أشیخی بیدر شهدوا... « و بدین طریق زخم زبانی به امام سجاد(ع) زده باشد. این که از محمل خارج نشد و اصرار داشت خود را پوشیده نگه دارد ظاهراً بدین جهت بود که چون آدم شناخته شده‌ای بود، نمی‌خواست کسی بفهمد که زخم زبان زنده کیست.

البته پیروزی امویان منفعتی برای او نداشت و فقط شکست بنی‌هاشم برایش مسرت‌بخش بود. لیکن جواب محکم و کوبنده امام سجاد(علیه‌السلام) زبان او را در دهانش خشک کرد: (فُهِت الذی کفر) [24].

[1] - بحار، ج 45، ص 169

[2] - بحار، ج 45، ص 114

[3] - مقتل مقرر، ص 316

[4] - همان

[5] - این از خباثتهای ابن زیاد بود که میخواست کشته شدن امام حسین(ع) و اصحابش را مرضی خدا و خواست او جلوه دهد.

[6] - سوره زمر، آیه 42

[7] - سوره آل عمران، آیه 145

[8] - بحار، ج 45، ص 117 و 118؛ مقتل خوارزمی، ج 2، ص 42

[9] - ر.ک: ص 266 کتاب حماسه و عرفان

[10] - مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت 263

[11] - دیوان حافظ ، «عشق شور انگیز»

[12] - برگرفته از شعر دعبل خزاعی، بحار، ج 45، ص 286

[13] - مقتل مقرر، ص 349

[14] - اثبات الوصیه، ص 146 و 145 ، باب ماجری فی ایام علی بن الحسین(علیه السلام).

[15] - برخلاف امروز که کشورهای اسلامی، قطعه قطعه و به چندین کشور تقسیم شده است، آن روز همه این کشورهای اسلامی در اختیار دولت مرکزی شام بود. بدین ترتیب از قلب فرانسه تا بخش‌های مهم آسیا زیر نظر حکومت یزید و تحت سلطه و قدرت او بود و فریاد کشیدن بر سر یزید کار بسیار مشکلی بود و شجاعت فوق‌العاده‌ای می‌طلبید.

[16] - نفرمود: بالای منبر بروم. بلکه فرمود: بالای این چوب‌ها بروم. چون آنچه که در راه توحید و ولایت به کار نمی‌آید، ارزشی ندارد هرچند که مسمی به منبر و منسوب به پیامبر(ص) باشد. چنان‌که کعبه نیز این چنین است. عبدالله بن زبیر امام حسین و امام سجاد(ع) را یاری نکرد و به درون کعبه پناهنده شد. حکومت مروانیان بالای کوه ابوقبیس منجیقی نصب کرده و با پرتاب سنگ و پاره‌های آتش همراه با ویرانی کعبه، ابن زبیر را کشتند. خدایی که با فرستادن ابابیل ابرهه و لشکر فیل سوار او را به خاطر اراده ویرانی کعبه نابود کرد، در اینجا عذابی نفرستاد و از تخریب کعبه جلوگیری نفرمود. معلوم می‌شود کعبه بی‌ولایت اهل بیت(ع) مشتکی سنگ است.

[17] . بحار ج 45، ص 137 باب 39

[18] - وسائل الشیعه، ج 25، ص 412، مسلسل 32240

[19] . بحار ج 45، ص 137 باب 39

[20] . همان

[21] - مقتل خوارزمی، ج 2، ص 69

[22] - بحار، ج 45، ص 177

[23] - گنجینه الاسرار، ص 165

[24] - سوره بقره، آیه 258